

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (مریم: ۱۶)

داستانی که قرآن درباره مریم نقل می کند، سرگذشت بسیاری از جریان هایی است که در این جهان رخ می دهد. انسان، هنگامی که تصمیم می گیرد به کمالات معنوی و روحی دست یابد و در این جهان راهی ارزشمند را در پیش گیرد، «إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»، یعنی از اهل خود کناره می گیرد. او میان خویشتن و جهان اطرافش فاصله ای می گذارد تا از رهگذر این جدایی و با اتخاذ مسیر مستقل خود، به سوی کمال و هدفی که برگزیده حرکت کند.

نتیجه این تصمیم آن است که جهان، کائنات و خدای یکتا برای او امری ارزشمند را تدارک می بینند:

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم: ۱۷)

اما آنچه از جانب خداوند بر انسان نازل می شود، شبیه امور عادی این جهان است؛ قرار نیست به صورت معجزه و بی زحمت به دست آید، بلکه همواره با دشواری و رنج همراه است.

انسان، در برابر این مشکلات که در حقیقت نتیجه ارزشمند تلاش و مسیر خود اوست، گاه تاب نمی آورد و همان هدف را که روزی خواستار آن بود، اکنون با سختی و گلایه دنبال می کند. و چون سختی ها به سراغش می آیند، ناله برمی آورد:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (مریم: ۱۸)

به همان خدایی که این مسیر را برای او فرستاده پناه می برد

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (مریم: ۱۹)

در اینجا نشانه هایی برای انسان آشکار می شود؛ نشانه هایی که نشان می دهند تمام این رنج، مشقت و اندوهی که روح او را خسته و افسرده کرده، در حقیقت زمینه ساز جهشی بزرگ، تولدی نو، و شکوفایی ای تازه است؛ غُلَامًا زَكِيًّا.

شکوفایی پاک و پاکیزه! اما انسان، پس از آنکه درمی یابد باز هم این روح درون او تسلیم پذیر نیست.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (مریم: ۲۰)

یعنی چگونه ممکن است چنین روی دهد؟ او همچنان در سطح ظواهر جهان می‌نگرد و با اعتراض، حس شهادت‌طلبی و حجت آوردن، می‌خواهد امور را بر مدار قوانین معمول طبیعت بسنجد؛ گویی همه چیز باید از مسیرهای شناخته شده این عالم بگذرد. در حالی که می‌داند این امر از ناحیه خداوند است، اما این اعتراض هنوز در درونش زنده است.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ۖ مَوْلِجَعْلُهُ آيَةٌ لِلنَّاسِ وَرَحْمَةٌ مِّنَّا (مریم: ۲۱)

از سوی دیگر، نشانه‌های آسمانی به انسان می‌گویند که تو با پروردگارت سر و کار داری؛ و اوست که همه چیز را در قبضه قدرت دارد. نیازی به اسباب و شرایط ظاهری نیست. از این طریق، شکوفایی برای تحقق می‌یابد تا این شکوفایی ادامه پیدا کند و دیگران نیز آن را ببینند؛ رحمتی است برای تو.

وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا (مریم: ۲۱)

این جریان و تصمیم، بر اساس دستگاهی از کائنات و مقدورات و مصلحت‌هایی صورت می‌گیرد که فراتر از درک ماست.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (مریم: ۲۲)

وقتی زمان شکوفایی فرا می‌رسد، انسان ناچار می‌شود از شرایط عادی و معمول کناره‌گیرد؛ و این کناره‌گیری، از سر اختیار نیست، بلکه لازمه راهی است که او در آن گام نهاده است — راه شکوفایی، راهی دیگر است.

در این مرحله، انسان به گونه‌ای دیگر زندگی می‌کند؛ گویی از مدار عقل متعارف فراتر رفته است. خودش و دیگران حس می‌کنند که او به مسیری جداگانه گام نهاده، مسیری که گاه حتی موجب رنج و ناراحتی خودش می‌شود.

فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا (مریم: ۲۳)

وقتی این شکوفایی به مراحل بالاتری می‌رسد، دیگر ممکن نیست که انسان در همان مکان دور و در کناره‌گیری پیشین، بدون نیرو و توان، این شکوفایی را به مرحله فعلیت برساند. او کشیده می‌شود به سوی جایی که در آن، امور و توشه‌هایی برایش فراهم شده است. اما در عین حال، شرایط دشوارتر می‌گردد.

قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا (مریم: ۲۳)

هرچه این شکوفایی، این رحمت، و سطح و ظرفیت فرد در این تجربه بالاتر باشد، دشواری‌اش نیز بیشتر و رنج و ناراحتی‌اش شدیدتر است؛ تا جایی که حتی مریم مقدس — آن انسانی که همه وجودش تسلیم خداوند است — تاب نمی‌آورد و آرزوی نیستی می‌کند و می‌گوید ای کاش پیش از این می‌مردم و در هیچ خاطره‌ای وجود نداشتم.

نَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (مریم: ۲۴)

در این جا است که ندایی از پایین‌ترین، نزدیک‌ترین و فروترین جایگاه به او می‌رسد از همان جایی که گمانش نمی‌رود، سرچشمه آرامش و گشایش برایش فراهم می‌شود. در سخت‌ترین وضعیت، از زیر پای او جوی آبی می‌جوشد تا یاری‌اش کند و دشواری‌ها را از دوشش بردارد.

وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غِنًى (مریم: ۲۵)

در لحظه‌ای که هیچ چیزی برای او نمانده است، از نزدیک‌ترین موضع، بهترین میوه‌ها برایش مهیا می‌شود.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا (مریم: ۲۶)

در این مرحله، نشانه‌هایی به او می‌نمایانند که باید زندگی عادی خود را ادامه دهد؛ همان مسیری که اکنون مایه روشنی چشمان و آرامش دل اوست.

فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (مریم: ۲۶)

برای رویارویی با فشارها و قضاوت‌های اجتماعی و سختی‌هایی که دیگران به سبب این زندگی متفاوت بر تو تحمیل می‌کنند، نیازی نیست هیچ واکنشی نشان دهی؛ تو فقط برای خداوند یکتا سکوت پیشه کن، چرا که همان خدایی که تو را به سکوت فرمان می‌دهد، امور را به بهترین وجه از تو بهتر اداره می‌کند.

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (مریم: ۲۷)

اما اجتماع و مردمی که همراه انسان هستند و دیگرانی که این حادثه را می‌بینند، نه توان درک آن را دارند، نه تحملش را، و نه قدرت قضاوت صحیح. بلافاصله، بدون آن که نگاهی کامل‌تر بیفکنند، بدون آن که گذشته و آینده فرد را ببینند یا حتی اندکی تأمل کنند، شروع به قضاوت، حمله، فشار و تهمت می‌کنند.

يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (مریم: ۲۸)

و هنگامی که شروع به حمله می‌کنند، از بدترین عبارات، تندترین قضاوت‌ها و بدترین تهمت‌ها و سخت‌ترین احتمالات بهره می‌گیرند. این نیز بخشی از همان دشواری‌هایی است که انسان برای شکوفا شدن، برای زایش دوباره، و برای تولد جریانی که تا قیامت استمرار یابد، ناگزیر باید از آن عبور کند؛ چرا که بدون این سختی‌ها، رسیدن به آن مرتبه ممکن نیست.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (مریم: ۲۹)

وقتی که نشانه‌های برتری و رحمت الهی در این حادثه آشکار می‌شود، باز هم دیگران انکار می‌کنند.

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (مریم: ۳۰)

اما در آن هنگام که شکوفایی الهی در وجود انسان تحقق می‌یابد، شروع می‌کند به آثار و عوارضی که دیگران امکان مقابله لا آن ندارند.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (مریم: ۳۱)

این جریان از همان ابتدا با کوچک‌ترین نشانه آغاز می‌شود — «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» — تا یادآور شود که هر آنچه در این مسیر صادر شده، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است. هدف آن است که این نشانه‌ها خود بدل به عامل غفلت از توحید نشوند، آن چیزی که در نهایت از این جریان نیاز است همان صلوه و زکات است، پیوستگی انسان به بی‌نهایت.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (مریم: ۳۲)

انسان، در روابط اجتماعی خود باید حقوق اصلی را رعایت کند. زیرا کسی که به چنین مرتبه‌ای رسیده، اگر ذره‌ای از وظیفه خود کوتاهی کند، نه تنها یک گام پایین‌تر نمی‌آید، بلکه به «جَبَّارٍ شَقِيٍّ» تبدیل می‌شود.

هر انسانی، در هر مرتبه و موقعیتی که هست، اگر از جایگاه حقیقی خود ذره‌ای کوتاه بیاید، این کوتاه آمدن، او را نه اندکی پایین‌تر، بلکه گاه به ورطه سقوط می‌کشانند. و هرچه رتبه انسان بالاتر باشد، خطر بی‌توجهی شدیدتر است و احتمال سقوطی سهمگین‌تر در پیش. و این کلام، در جای دیگری از قرآن نیز تکرار شده است.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (مریم: ۳۳)

ورود و خروج انسان، و لحظه‌ای که برمی‌خیزد تا کارنامه‌اش آشکار شود، زمانی است که همه وجود او جز سلامت، خیر، ارزش و زیبایی، چیزی در خود ندارد؛ سلامتی مطلق است.

لِكَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَقُولَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (مریم: ۳۴)

این «قول حق» صرفاً یک گفتار نیست، بلکه حقیقتی است فراتر از کلام، واقعیتی زنده و عینی.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (مریم: ۳۵)

انسان، همان‌گونه که در آغاز با حمل مریم با تردید و بدگمانی برخورد کرد، هنگامی که نتیجه را می‌بیند نیز به جای هدایت به راه راست، دچار افراط و تفریط می‌شود؛ از انکار به غلو می‌رسد، و همان معجزه را که باید او را به سوی خداوند نزدیک کند، دستاویزی می‌کند برای ساختن بتی تازه و نسبت دادن فرزند به خداوند. افراط و تفریط.

این است سیره انسان؛ ناتوان از حفظ تعادل، اسیر ظرفیت اندک خویش. تا زمانی که به کمال نرسیده، هیچ وضعیت بیرونی نمی‌تواند او را اصلاح کند؛ زمانی در تردید به مریم، به تهمت و انکار می‌پردازد، و زمانی که تردیدش برطرف می‌شود، به ورطه غلو و پرستش می‌افتد و برای خداوند فرزندی درست می‌کند.

ذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (مریم: ۳۵)

آیا روشن و آشکار نیست که اگر خدایی در کار است، فرمانش همین است که بگوید «باش» و آن می‌شود؟ امرش، کن فیکون است؟ پس چه نیازی به فرزند دارد؟ آیا انسان نباید لحظه‌ای درنگ کند و بیندیشد؟

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (مریم: ۳۶)

راه راست، همان است که انسان را مستقیم به سوی بی‌نهایت می‌برد؛ بی‌آنکه در بند بت‌ها، شرک‌ها، تهمت‌ها و بی‌ظرفیتی‌ها بماند. باید این موانع را شناخت و کنار گذاشت تا بتوان این شاه‌راه روشن — صراط مستقیم — را پیمود، راهی که انسان را به سوی حقیقت بی‌پایان می‌برد.

اما انسان، به جای این راه، پیوسته در فرعیات می‌افتد؛ هر روز به بهانه‌ای، به دلیلی بیرونی یا درونی، از مسیر بازمی‌ماند. انسان مهم‌ترین تجلی آن است و هر لحظه که انسان توجه کند این حقیقت را همچون خورشیدی می‌بیند که همواره می‌تابد، و راه را برای او روشن، ساده و آرام می‌سازد.

زندگی و تفکر در متن قدسی_جلسه بیستم_سوره مریم